

## ستاک ساخت واژی: مفهومی جدایی گرا<sup>۱</sup>

### فائزه ارکان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۲۴

تاریخ تصویب: ۹۶/۱/۱۷

#### چکیده

عنصر ستاک ساخت واژی، صورتی آوایی از یک واژه است که به عنوان واحدی انتزاعی، نقش عنصر پایه را در فرایندهای صرفی بر عهده دارد و مستقل از جنبه نحوی و معنایی واژه در این فرایندها عمل می‌کند. مسئله اصلی این مقاله، تحلیل مفهوم جدایی گرای ستاک ساخت واژی، از دیدگاهی نوین است که فرض وجود آن در توجیه عدم تطابق یک به یک بین صورت و معنای سازه‌های واژه‌های صرف شده و مشتق ضروری است. نبود رابطه‌ای ثابت و یک به یک بین صورت و معنای عناصر ساخت واژی موجود در واژه‌های غیر بسیط، یکی از واقعیت‌های زبانی است که انگاره‌های صرفی تکواژ بنیاد را در شماری از تحلیل‌های صرفی به چالش طلبیده است. چرا که انگاره‌های صرفی تکواژ بنیاد نگاه تسلسلی به صرف دارند. در مقابل، رویکردهای واژه بنیاد به صرف، نگاهی جدایی گرا به رابطه بین صورت واژه و ابعاد نحوی و معنایی آن را اتخاذ کرده‌اند. از

<sup>۱</sup> شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2017.11869.1200

<sup>۲</sup> دکترای تخصصی، استادیار زبان شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه حضرت معصومه (س)، قم؛

منظر فرضیه جدایی‌گرا که مهم‌ترین جنبه صرف واژه‌بنیاد است، بازنمون صرفی فرایندهای صرفی، متمایز از جنبه نحوی و معنایی آن‌ها است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که صورت‌هایی از یک واژه، طی فرایندهای صرفی، مقوله نحوی و معنای مشخصی ندارند، در واژگان ثبت نمی‌شوند و صورت آزاد هم نیستند، اما وجود آن‌ها الزامی است. این صورت آوایی، ستاک ساخت‌وازی (ساخت صرفی محض) نامیده می‌شود که جداسازی آن از سطح نحو و معنای واژه، در یک فرایند صرفی می‌تواند مسئله عدم تقارن ساخت‌وازی، مانند وجود یک ستاک مشترک در چند فرایند صرفی، یا چند ستاک برای یک واژه قاموسی را نشان دهد. همچنین قادر است اشتقاق بدون وندافزایی صوری را به شیوه دقیق‌تری از رویکرد صرف تکواژبنیاد، تبیین نماید.

## واژه‌های کلیدی: ستاک ساخت‌وازی، واژه، فرضیه جدایی، ساخت

صرفی محض، صرف واژه‌بنیاد

### ۱. مقدمه

مطالعه فرایندهای صرفی زبان‌ها، واقعیت‌های قابل تأملی را در پیوند با ساختار واژه آشکار می‌سازد. چرا که نشان می‌دهد نظام صرف یک زبان، با وجود قاعده‌مندی‌هایش، نمایانگر بی‌قاعدگی‌ها است که می‌توان بسیاری از آن‌ها را از نظر آوایی یا تاریخی توجیه کرد. بر این مبنا، فرایندهای صرفی نیازمند تأمل و بررسی دقیق‌تری هستند. مسئله اصلی این مقاله، تحلیل مفهوم ستاک ساخت‌وازی<sup>۱</sup> به عنوان یک ساخت صرفی جدایی‌گرا<sup>۲</sup> در جایگاه پایه فرایندهای صرفی است. چرا که تحلیل ستاک در چارچوب نظری صرف واژه‌بنیاد<sup>۳</sup>، صورتی دیگر از واژه<sup>۴</sup> به عنوان واحدی انتزاعی است و اهمیت آن در این است که فارغ از اطلاعات نحوی و معنایی اش در فرایندهای واژه‌سازی و تصریف نقش دارند.

<sup>1</sup> morphological stem

<sup>2</sup> separationist

<sup>3</sup> lexeme- based morphology

<sup>4</sup> lexeme

مفهوم ستاک از منظر صرف واژه‌بنیاد که آرونف<sup>۱</sup> آن را در سال ۱۹۹۴ و پیش‌تر در انگاره صرف کلمه‌بنیاد (Aronoff, 1976) مطرح کرد، مفهومی صرفاً ساخت‌وازی و به بیان دقیق‌تر، واژ- واجی<sup>۲</sup> است که نقش قابل توجهی در فرایندهای صرفی از جمله اشتقاق و تصریف بر عهده دارد. با فرض وجود چنین عنصری ساخت‌وازی با مفهومی جدایی‌گرا در نظام صرفی یک زبان، باید دید که تا چه میزان می‌توان برخی پیچیدگی‌های ساخت‌وازی را توجیه کرد. داده‌های مورد بررسی در مقاله حاضر، مشتمل بر واژه‌های صرف‌شده و مشتق فارسی و همچنین نمونه‌هایی از زبان انگلیسی است که ستاک (صورت آوایی) آن‌ها به صورت مجزا از جنبه‌های نحوی و معنایی فرایندهای صرفی آن‌ها، بررسی می‌شوند. بر این مبنای مطالعه ستاک ساخت‌وازی در قالب فرضیه جدایی<sup>۳</sup> به شکلی خاص، نگاهی جدید به یک موضوع صرفی است که در دو دهه اخیر در صرف‌زایشی در انگاره‌های صرفی واژه‌بنیاد مطرح گردیده است. مبانی نظریات صرف کلمه‌بنیاد<sup>۴</sup> و سپس صرف واژه‌بنیاد<sup>۵</sup> در اواخر قرن بیستم از سوی متیوز (Matthews, 1972, 1974 [1991])، آرونف (Aronoff, 1994, 1976)، آندرسون (Anderson, 1992) و برد (Beard, 1995) معرفی گردید. در این نوع انگاره‌های صرفی، کلمه و یا واژه قاموسی، مبنای تجزیه و تحلیل‌های صرفی در نظر گرفته می‌شود و واژه‌های جدید، از طریق اعمال فرایندهای واژه‌سازی بر واژه‌ها و یا ستاک‌های موجود و ممکن آن‌ها مشتق می‌شوند. در این راستا، برخی زبان‌شناسان، اصطلاح ستاک را در حوزه تصریف به کار می‌برند؛ استامپ (Stump, 2001, p. 33) ستاک را واژه تخصصی تعریف کرده است که وندهای تصریفی می‌توانند به صورت بالقوه به آن پیوندند. در تعریف بوی (Booij, 2005, p. 28) ستاک یک واژه، آن واژه بدون وندهای تصریفی‌اش است و ستاک و نه صورت واژه کامل را پایه واژه‌سازی در نظر گرفته است. در حالی که آرونف (Aronoff, 1994) ستاک را هم در حوزه تصریف و هم در اشتقاق به کار می‌برد. در این مقاله، ستاک در مفهوم آرونفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

<sup>1</sup> Mark Aronoff

<sup>2</sup> morphophonological

<sup>3</sup> separationist hypothesis

<sup>4</sup> word-based morphology

<sup>5</sup> lexeme-based morphology

مفهوم ستاک در بررسی‌های زبان‌شناختی متیوز (Matthews, 1972) اهمیت بسیاری داشته‌است و ستاک به عنوان پایه فرایند تصریف در صیغگان فعل در نظر گرفته شده‌است. به باور وی، اعضای صیغگان فعلی بر مبنای یک ریشه مشترک ساخته نمی‌شوند، بلکه هر عضوی از این صیغگان بر پایه عضوی دیگر (که ستاک محسوب می‌شود) شکل می‌گیرد. برای نمونه، در زبان لاتین، صورت فعلی وجه وصفی آینده<sup>۱</sup> از صورت فعلی وجه وصفی کامل<sup>۲</sup> - که در این مورد، ستاک محسوب می‌شود، اشتقاق می‌یابد. با این توصیف، این پرسش مطرح می‌گردد که آیا وجه وصفی آینده (جدای از صوت آوایی)، مشخصات معنایی و نحوی وجه وصفی کامل را هم در این اشتقاق به دست می‌آورد یا نه. در این راستا، به باور متیوز (Matthews, 1972) وجه وصفی آینده صرفاً بر مبنای صورت آوایی (تظاهر صوری) وجه وصفی کامل ساخته شده‌است و نه بر مبنای معنا و یا نحو آن (Aronoff, 1994, p. 31 & 33). به باور آرونوف (Aronoff, 1994) نیازی نیست تا وجه وصفی آینده وابسته به وجه وصفی کامل باشد، بلکه در عوض، هر دو وجه وصفی مذکور، بر مبنای ستاک مشترکی ساخته می‌شوند که معنای آن اهمیت ندارد. به این دلیل که اگر ستاک فعلی لاتین، فقط صورت آوایی محسوب شود، دیگر، ارزش معنایی ندارد. هر چند، دلیلی وجود ندارد تا بپذیریم وجه وصفی آینده از وجه وصفی کامل اشتقاق یافته‌است. همچنین بدون اینکه شاهدی وجود داشته باشد که یک صورت را پایه صورت‌های دیگر فرض کند، نمی‌توان ادعا کرد بسیاری از فرایندهای ساخت‌واژی، تصریفی و اشتقاقی، بر روی یک ستاک مشترک اعمال می‌شوند. اما مسئله این است که چگونه می‌توان ستاک را بدون ارزش معنایی، در یک نظریه صرفی توجیه کرد. این مسئله در چارچوب فرضیه جدایی، قابل توجیه است چرا که بازنمودهای معنایی و نحوی متمایز از صورت آوایی عمل می‌کنند. بنابراین، مفهوم ستاک از این دیدگاه، به عنوان یک صورت آوایی، مفهومی طبیعی است. مفهوم ستاک فعلی، در صیغگان ساخت‌واژی<sup>۳</sup> یک فعل دارای جایگاه یا سلولی انحصاری است که به عنوان صورتی آوایی، می‌تواند پایه فرایندهای شکل‌دهی به واژه قاموسی باشد. هر چند، این برداشت از مفهوم ستاک، انتزاعی است. به این معنا که

<sup>1</sup> future participle

<sup>2</sup> perfect participle

<sup>3</sup> morphological paradigm

ستاڪ به عنوان يك الگوی انتزاعي در نظام صرفی زبان معرفی می‌شود. اما آن چه به این الگوی انتزاعي، فعلیت می‌بخشد، صورت آوایی ریشه وازگانی فعل است که ستاک<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. این مفهوم از ستاک همان صورت آوایی ریشه فعلی است که وند به آن می‌پیوندد و یا قواعد بازنمودی<sup>۲</sup> غیروندی (مانند تغییرات آوایی درون ستاک برای تجلی دادن به یک مقوله تصریفی همانند تبدیل «take» به صورت گذشته «took») بر آن اعمال می‌گردد (همان، ۳۴، ۲۹ و ۳۹-۴۰).

ستاڪ‌ها، از یک سو همانند مشخصه‌های تصریفی است. به این دلیل که قواعد بازنمودی، صورت خاصی از یک فعل را مثلاً به عنوان ستاک حال، تحقق آوایی می‌بخشد [یعنی همانند وندها که در سطح بازنمون صرفی، تظاهر می‌یابند]. از سویی دیگر، برخلاف مشخصات وازی- نحوی<sup>۳</sup> (تصریفی) مستقیماً جنبه نحوی و یا معنایی یک واژه را بازگو نمی‌کنند. بلکه، آن‌ها ساخت‌های صرفی محض<sup>۴</sup> هستند که جزئی از نظام صرفی انتزاعي و قراردادی یک زبان است (Aronoff, 1994, p. 57-58). این رویکرد جدایی‌گرایانه به مفهوم ستاک به عنوان پایه فرایندهای واژه‌سازی و تصریفی برای تحلیل نظام صرفی زبان‌های تصریفی بسیار کارآمد است. به این دلیل که یک واژه قاموسی مانند فعل و اسم باید دارای صورت‌های آوایی یا همان ستاک‌های متنوعی باشند تا بر پایه آن‌ها و در حالت‌های مختلف فعلی و اسمی صیغگان‌های مختلف آن واژه را شکل دهند. با این اوصاف، به دنبال بررسی آن هستیم که این رویکرد به ستاک تا چه حد در صرف زبان فارسی که اکنون در رده زبان‌های تصریفی نیست، کارآمد است. در واقع، بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که نظام تصریفی فعل و اسم در فارسی در گذر زمان از بین رفته و یا به بیانی دقیق‌تر، ساده شده است (Bagheri, 1994, p. 13 & 183). هرچند، مطالعه دقیق این گونه تحولات زبانی می‌تواند در تحلیل‌های صرفی رهگشا باشد و به باور قطره (Qhatreh, 2007)، بررسی فرایندها و نشانه‌های تصریفی به‌جامانده در فارسی امروز می‌تواند در روشن کردن بخش‌هایی از نقاط تیره صرف این زبان مؤثر باشد. در بخش‌های

<sup>1</sup> stem

<sup>2</sup> realization rules

<sup>3</sup> morphosyntactic

<sup>4</sup> morpheme

پسین، چارچوب نظری مقاله و مفاهیم اصلی آن ارائه می‌شود. سپس چند گروه از داده‌های فارسی و انگلیسی تحلیل می‌گردند و در پایان نتیجه‌گیری آورده می‌شود.

## ۲. چارچوب نظری: صرف واژه‌بنیاد

اساس نظریه صرف واژه‌بنیاد بر مفهوم واژه استوار است. آرونوف (Aronoff, 1994) واژه و یا ستاک آن، که صورتی آوایی واژه است، را پایه‌ی قواعد واژه‌سازی می‌داند. در واقع، وی نظریه‌ی خود را که مبتنی بر کلمه‌بنیاد بودن قواعد واژه‌سازی است، اصلاح می‌کند و در این مقطع معتقد است که فرایندهای واژه‌سازی بر واژه اعمال می‌شوند و ستاک، صورتی از آن واژه قاموسی انتزاعی است. بر این مبنا، پایه‌ی یک قاعده لزوماً یک واژه یا صورت آزاد<sup>۱</sup> نیست (Aronoff, 1994, p. 7)، بلکه می‌تواند یک صورت وابسته باشد که متعلق به یک واژه است. مفاهیم «واژه» و «ستاک» در نظریه‌ی مورد اشاره از اهمیت نظری خاصی برخوردارند، به ویژه در واژه‌سازی و تصریف نقش محوری بر عهده دارند. به طور کلی، نظریه‌ی صرف واژه‌بنیاد مبتنی بر دو فرض غیر ساخت‌گرا<sup>۲</sup> است: الف) تکواژ، واحد بنیادین زبان نیست. ب) صرف و نحو، یکی و همانند نیستند. صرف، در این نظریه، به موضوع تسلسل تکواژها نمی‌پردازد، بلکه رویکرد «واحد و پردازش» را در تحلیل‌های صرفی برمی‌گزیند. صرف، فرایند پیچیده‌ای است که به واسطه‌ی آن، بازنمودهای واژی-نحوی به لحاظ واژ-واجی تظاهر صوری می‌یابند. به بیان روشن‌تر، در نحو و واژگان، مشخصه‌های اشتقاقی مانند [+اسم مصدر/عمل]، [+صفت فاعلی] و موارد مشابه، مشخصه‌های تصریفی همانند [+اول شخص]، [+گذشته] و موارد مشابه آن به ریشه‌ی کلمه اضافه می‌گردند و سپس با ورود این بازنمودها به سطح صرف و یا بازنمون صرفی<sup>۳</sup>، مطابق با شرایط آوایی تظاهر صوری می‌یابند. آرونوف (Aronoff, 1994, p. 16) تصریف و اشتقاق را به سطح صرف و به مفهوم بازنمون صرفی محدود می‌سازد و فرایند ترکیب را فرایندی واژه‌ساز

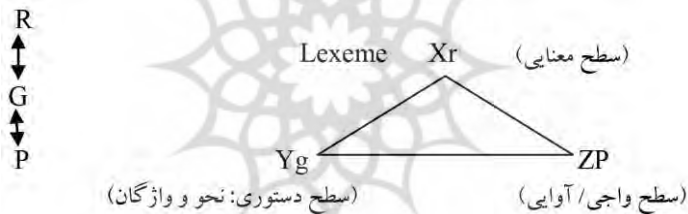
<sup>۱</sup> در نظریه‌ی صرفی آرونوف (Aronoff, 1994) واژه، نشانه‌ای انتزاعی است که دارای نحو، معنا و صورت آوایی است و این صورت آوایی می‌تواند آزاد یا وابسته باشد.

<sup>۲</sup> unstructuralist

<sup>۳</sup> morphological spell out

می‌داند که با نحو درونی واژه ارتباط دارد. بر این اساس، از دیدگاه وی صرف، صورت بدون معنا و به تعبیری، صرف، مستقل<sup>۱</sup> است.

در این انگاره صرفی، واژه یک ساخت نظری<sup>۲</sup> محسوب می‌شود که تقریباً با یکی از مفاهیم عام اصطلاح «کلمه» مطابقت دارد. واژه نشانه‌ای انتزاعی<sup>۳</sup> است که دارای صورت آوایی، نحو و معنا است. واژه، به هیچ بافت نحوی وابسته نیست و مشخصه<sup>۴</sup> نحوی / معنایی ندارد، اما در ذات خود، دربردارنده اطلاعات کافی برای تحقق دادن به این مشخصه‌ها است. در واقع، واژه عضوی (موجود یا ممکن) از مقوله‌های اصلی واژگانی است که در مجموع هم صورت دارد و هم معنا (Aronoff, 1994, p. 9-11). البته، مفهوم واژه، مفهومی جدایی‌گرا به شمار می‌رود. به این دلیل که سطح صورت آوایی، مستقل از سطح‌های معنا و نحو بوده و به عنوان سطح صرفی در واژه‌سازی عمل می‌کند. ساختار واژه به صورت زیر است (Beard, 1995, p. 47):



شکل ۱: ساختار واژه در نظریه صرف واژه‌بنیاد

همان‌طور که اشاره شد، یک واژه از سه بُعد معنایی، نحوی و آوایی تشکیل شده است. بی‌تردید، نخستین جنبه مورد بررسی هر واژه، صورت آوایی آن است، به این دلیل که این صورت، عینی‌تر و ملموس‌تر از بعدها دیگر است. نقش صرف در نظریه صرف واژه‌بنیاد، ایجاد ارتباط<sup>۵</sup> بین مقوله‌های دستوری و جوهر واجی [تظاهر آوایی] آن‌ها است. صرف با صورت‌ها سروکار دارد، اما نحو با مقوله‌ها و ساخت‌های دستوری پیوند می‌خورد (همان، ۱۳). در تعریفی دیگر، آرونوف و فودمان (Aronoff & Fudeman, 2005, p. 42) واژه را

<sup>1</sup> morphology by itself

<sup>2</sup> theoretical construct

<sup>3</sup> abstract sign

<sup>4</sup> unspecified

<sup>5</sup> mediation

واحدی واژگانی دانسته‌اند که دارای یک صورت آوایی معین و یک معنای مشخص (در مفهوم سوسوری) است که تظاهر آن در بافت‌های نحوی متفاوت است. برای نمونه، واژه قاموسی «DOG» در عبارات «one dog» و «two dogs» دارای صورت‌های متفاوت «dog» و «dogs» است. این صورت‌های متفاوت، واژه‌های دستوری<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند که اعضای صیغگان یک واژه، محسوب می‌شوند (Aronoff, 1994, p. 11). آرونف (Aronoff, 1994) نشانه سوسوری را برای واژه و نه تکواژ به کار می‌برد و واژه را دارای مفهوم صیغگانی می‌داند.

مفهوم کلیدی صرف در نظریه آرونف (Aronoff, 1994)، تحت تأثیر بلومفیلد، وجود رابطه قراردادی بین دال<sup>۲</sup> و مدلول<sup>۳</sup> صورت‌های مقید است که آن را عملیات واجی<sup>۴</sup> می‌نامد. زوئیکی (Zwicky, 1986) از آن، با عنوان بازنمود صرفی<sup>۵</sup> یاد می‌کند و برد (Beard, 1995)، آن را بخش بازنمون صرفی می‌نامد (همان، ۱۳). از این رو، در نوشتار حاضر، منظور از صرف، بازنمون صرفی است که همان تظاهر صورت‌های آوایی مشخصه‌های اشتقاقی و تصریفی (به شکل وند و دیگر تغییرات آوایی) است و نه مفهوم سنتی آن که شامل اشتقاق، ترکیب و تصریف می‌شود. به بیان دیگر، در سطح بازنمون صرفی، جنبه‌های آوایی مشخصه‌ها اهمیت دارد و نه جنبه‌های معنایی یا نحوی آن. جنبه‌های معنایی و نحوی این مشخصه‌ها در سطح‌های قبل از بخش بازنمون صرفی (یعنی معنا و بخش پایه که نحو و واژگان را بر می‌گیرد) تفسیر می‌شوند. در این رویکرد، هیچ رابطه مستقیمی بین آن جنبه از صرف که در ارتباط با آواها است و جنبه‌هایی که با نحو و معناشناسی در ارتباط است، وجود ندارد. در واقع، صرف در رویکرد آرونف (Aronoff, 1994)، صورت بدون معنا است. بر این اساس، پایه یک فرایند واژه‌سازی، باید یک واژه باشد و ستاک، صورتی از آن واژه است (Aronoff, 1994, p. 7). بنابراین، گاه این صورت، آزاد و گاهی وابسته است. از دیدگاه آرونف (Aronoff, 1994)، صرف مربوط به عناصر وابسته/ وند و یا دیگر تغییرات آوایی است که به واژه‌ها شکل می‌دهد (همان).

<sup>1</sup> grammatical word

<sup>2</sup> signifier

<sup>3</sup> signified

<sup>4</sup> phonological operation

<sup>5</sup> morphological realization



بنابراین، آنچه در این دیدگاه، صرفی است، همان جنبه آوایی صورت‌های مقید (مانند ستاک‌های یک واژه، وندها، تغییرات واکه‌ای ستاک‌ها، دوگان‌سازی<sup>۱</sup> و موارد مشابه) است که بیشتر تحت تأثیر واج‌شناسی است.

در مجموع، مفهوم صرف در صرف‌واژه‌بنیاد مفهومی واژ-واجی است که با مفهوم سنتی آن تفاوت دارد. در این رویکرد، بیان صوری فرایندهای واژه‌سازی در سطح بازنمون صرفی خارج از واژگان و نحو صورت می‌گیرد. به شیوه‌ای که در واژگان و نحو، مشخصه‌های اشتقاقی و واژی-نحوی لازم برای اشتقاق، ترکیب و تصریف و فرایندهای صرفی دیگر به ستاک به عنوان پایه فرایند اضافه می‌شود و سپس در سطح بازنمون صرفی (یا همان صرف) تظاهر صوری پیدا می‌کنند؛ به بیان روشن‌تر، صورت آوایی متناسب با این مشخصه‌ها تعیین می‌گردند. مجزا بودن این سطح‌ها، مبنای اصلی فرضیه جدایی است. در حالی که در صرف تکواژبنیاد، جدا بودن جنبه‌های گوناگون فرایندهای صرفی در سطح‌های مورد اشاره مطرح نمی‌شود. بر این مبنای، با چالش نبود رابطه یک‌به‌یک بین صورت و معنا در فرایندهای صرفی روبه‌رو است.

## ۲.۱. فرضیه جدایی

فرضیه جدایی مهمترین اصل نظریه صرف واژه‌بنیاد و گونه‌های آن است که بر مبنای آن، مفهوم واژه قاموسی سه سطح مجزای معنا، نحو و آوا را در بر می‌گیرد. به همین دلیل در بحث واژه‌سازی، عملیات وندافزایی صوری، مستقل از فرایند اشتقاق عمل می‌کند. در حقیقت، شرایط وندافزایی و یا تعیین صورت واژ-واجی کلمه‌های مشتق، اساساً متفاوت از شرایط اشتقاق، ترکیب و اصول حاکم بر با هم آبی سازه‌های واژه‌های پیچیده است. این جدایی، می‌تواند مسئله عدم تقارن صرفی<sup>۲</sup> را یعنی اشتقاق بدون وندافزایی صوری (اشتقاق صفر) را توجیه کند. همچنین، وجود عناصری که فاقد نقش اشتقاقی هستند (مانند عناصر «-at» و «-al» که در کلمه «dramatical» نقشی ندارند اما در سطح بازنمون صرفی نمود پیدا می‌کنند) را موجه می‌سازد (Beard, 1995, p. 43-44). این بدان معنا است که عملیات بیان صرفی در این نظریه، خارج از واژگان و نحو صورت می‌گیرد. در واژگان و نحو،

<sup>1</sup> reduplication

<sup>2</sup> morphological asymmetry

مشخصه‌های اشتقاقی و نیز واژی- نحوی لازم برای اشتقاق و تصریف به یک واژه اضافه می‌شود و سپس در سطح صرف یا بازنمون صرفی تظاهر صوری پیدا می‌کنند؛ به بیان دیگر، صورت آوایی متناسب با این مشخصه‌ها تعیین می‌گردند. برای نمونه، وند «-tion» یا «-ment» به پایه افعال خاصی در انگلیسی می‌پیوندند تا مشخصه اشتقاقی (+ اسم عمل) را از نظر آوایی محقق سازند.

## ۲.۲. مفهوم ستاک ساخت‌وازی

در نظریه صرفی واژه‌بنیاد، ستاک، پایه یک فرایند واژه‌سازی است که این پایه باید یک واژه باشد و ستاک، صورتی (آوایی) از آن واژه است. همانند واژه قاموسی «nominate» که ستاک وابسته آن «nomin» (که خود یک واژه آزاد نیست) به عنوان پایه در قاعده زیر به کار می‌رود:



باید توجه نمود، این که «nominee» از واژه «nominate» مشتق شده باشد، امکان‌پذیر است. چرا که، نخست از طریق فرایند ترخیم، وند «-ate» حذف می‌گردد و سپس وند «-ee» به آن اضافه می‌شود که برون‌داد حاصل از این فریندها «nominee» است. اما در چارچوب صرف واژه‌بنیاد، این کلمه از ستاک وابسته «nomin-» که متعلق به واژه «nominate» است، مشتق شده، نه اینکه از واژه «nominate» از طریق فرایند ترخیم<sup>۱</sup> به دست آمده باشد (Aronoff, 1994, p. 7). بنابراین، ستاک از این دیدگاه، مربوط به بُعد آوایی یک واژه است. بر این مبنا، می‌تواند مطابق با شرایط واژ- واجی عناصر ساخت‌وازی موجود در یک فرایند صرفی مانند ریشه کلمه، وندها و موارد مشابه به صورت‌های مختلف ظاهر شود. از این رو، تنوع صوری ستاک، امری کاملاً طبیعی است، فارغ از آنکه صورت‌های متعلق به یک واژه، یک کلمه موجود معنادار در واژگان باشند. یا اینکه صورت‌هایی بدون معنا و ناموجود در واژگان باشند. بنابراین، بُعد آوایی یک واژه هم می‌تواند یک صورت آزاد باشد و هم صورت وابسته باشد و هر دو صورت آن، ستاک‌های

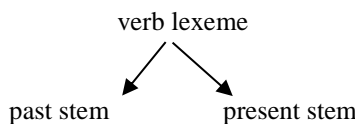
<sup>۱</sup> truncation

ساخت‌واژی آن واژه قاموسی محسوب می‌شوند. در واقع، یک واژه قاموسی قابلیت کافی، برای وقوع صورت‌های متفاوت ستاک در بافت‌های آوایی متفاوت را دارد.

بنابراین ستاک در نگرش آرونف (Aronoff, 1994) به صرف، یک صورت آوایی فعال در فرایندهای واژه‌سازی است که فارغ از معنا و نحو می‌تواند در سطح بازنمون صرفی، نقش خود را به انجام رساند. همچنین، ستاک عنصری واژ-واجی است که در واژگان هم فهرست نمی‌شود، بلکه متعلق به سطح بازنمون صرفی است. به بیان ساده‌تر، آرونف (Aronoff, 1994, p. 44) می‌نویسد ستاک، یک صورت آوایی است که بر مبنای آن، صورت دیگری ساخته می‌شود. مفهوم ستاک از دیدگاه وی، مفهومی خاص در صرف یک زبان است. بر این اساس، از دیدگاه او، ستاک‌ها، ساخت‌های محضی به شمار می‌روند که ساخت صرفی محض نامیده شده و به سطح صرفی محض<sup>۱</sup> تعلق دارند. به این دلیل که ستاک‌ها فقط صورت آوایی واژه‌های قاموسی هستند و نه واحدهای معنایی؛ در نتیجه، مستقیماً در معنای واژه دخالت ندارند (همان، ۵۷). این ستاک ساخت‌واژی، یک ساخت صرفی محض است و متعلق به یک واژه است که امکان وقوع آن در فرایندهای صرفی است و نقش دیگری در دستور زبان ندارد. بر این مبنای، نیازی نیست تا وجود آن را در سطح نحو و معنا توجیه کرد، بلکه فقط در سطح بازنمون صرفی قرار می‌گیرند.

## ۲.۲.۱. ستاک فعلی

از آن‌جا که اکثر داده‌های مورد بررسی در این مقاله، بر پایه فعل شکل گرفته‌اند، به بررسی کوتاه ستاک فعلی در زبان فارسی و انگلیسی خواهیم پرداخت. واژه فعل در زبان فارسی دارای دو ستاک است: ستاک حال (بن مضارع) و ستاک گذشته (بن ماضی) که هر دو به عنوان دو صورت آوایی، به یک واژه فعل تعلق دارند:



شکل ۲: ستاک فعلی در نظریه صرف واژه‌بنیاد

<sup>۱</sup> morphomic level

در واقع، هر ستاک یک سلول، در صیغگان ساخت‌واژی یک فعل قاموسی محسوب می‌شود (Aronoff, 1994, p. 29). آرونف (Aronoff, 1994, p. 44) بر این باور است یک واژه می‌تواند بیش از یک ستاک داشته باشد و این ستاک‌ها الزاماً قراردادی<sup>۱</sup> نیستند و ممکن است در واژگان<sup>۲</sup> ثبت نشوند. به همین دلیل است که در ستاک، آن رابطه قراردادی که بین صورت و معنای یک نشانه وجود دارد، مطرح نیست. در این میان، فقط صورت آوایی است که در سطح صرفی اهمیت دارد تا وندها به آن پیوندند و یا تغییرات آوایی ناشی از فرایندهای صرفی بر آن اعمال شوند. در این راستا، آرونف و فودمان (Aronoff & Fudeman, 2005, p. 242) ستاک را بخشی از واژه محسوب کرده‌اند که وندها به آن می‌پیوندند. استامپ (Stump, 2001, p. 33) نیز معتقد است هر واژه قاموسی فقط یک ریشه<sup>۳</sup> دارد اما ممکن است چندین ستاک متفاوت داشته باشد. برای نمونه، در فارسی صورت‌های «آموز - آموخ/آموخت»، «بین - دید» و «رو - رف/رفت» ستاک‌های افعال «آموختن، دیدن و رفتن» هستند، بدون در نظر گرفتن اینکه صورت‌های «آموخت، دید و رفت» نیز به عنوان صورت سوم شخص مفرد گذشته در بافت نحوی متناسب محسوب می‌شوند. در حقیقت، منظور از ستاک فعلی در این‌جا، صورتی آوایی است که مشخصه‌های تصریفی آن در سطح بازنمون صرفی مورد توجه نیست. چرا که همین صورت‌های گذشته در ساختار زمان آینده هم به شکل «خواهد آموخت، خواهد دید و خواهد رفت» و یا در واژه‌های مشتق «دیدار و رفتار» به کار می‌روند، بدون این که مفهوم گذشته داشته باشند.

در زبان انگلیسی برخلاف زبان فارسی، واژه فعل دارای یک ستاک حال است که در فرایندهای اشتقاقی و تصریفی، به عنوان پایه کلمه عمل می‌کند و صورت فعلی گذشته نمی‌تواند نقش ستاک را در فرایندهای واژه‌سازی بر عهده گیرد. بنابراین، اشتقاق واژه‌های جدید بر مبنای صورت فعلی گذشته صورت نمی‌گیرد و تصریف مجددی نیز بر روی این صورت اعمال نمی‌شود:

2. \*formed + ation → \*formation  
       \*formed + ing → \*forming

<sup>1</sup> arbitrary

<sup>2</sup> lexicon

<sup>3</sup> root

در حالی که با توجه به حضور دو نوع ستاک فعلی در زبان فارسی که در اشتقاق، ترکیب و تصریف نقش دارند، می‌توان آن‌ها را تکواژگونه‌هایی از یک فعل واژگانی به شمار آورد. در این میان، وندها به این صورت‌ها متصل می‌شوند و یا قواعد بازنمودی غیر وندی مانند تغییرات آوایی درون ستاک برای تجلی دادن به یک مقوله تصریفی و نیز اشتقاق بر آن‌ها اعمال می‌گردند و صورت‌رو ساختی برون‌دادهای حاصل از فرایندها را به دست می‌دهند. لازم به ذکر است که ویژگی‌های واژی- نحوی در بخش واژگان و نحو به واژه‌های قاموسی می‌پیوندند و سپس در بخش بازنمون صرفی صورت آوایی متناسب آن‌ها انتخاب و مشخص می‌شوند. در این سطح، مسائل معنایی و نحوی ستاک و وندها و قواعد نمودی غیر وندی اهمیت ندارند. این رویکرد صرفی به ستاک ساخت‌واژی بسیاری از مواردی را توجیه می‌کند که در آن‌ها بین صورت‌های ساخت‌واژی و معانی دستوری رابطه یک‌به‌یک وجود ندارد. این عدم انطباق یک‌به‌یک بین یک صورت ساخت‌واژی و نقش دستوری آن را که در شمار زیادی از واژه‌ها در زبان فارسی و همچنین زبان انگلیسی مشاهده می‌شود، می‌توان با فرض وجود سطح صرفی محض و وجود ستاک به عنوان صورتی دارای نقش صرفی محض توجیه کرد.

عنصر ستاک برمبنای مفهوم اشاره‌شده، فارغ از معنا و نحو می‌تواند در چندین فرایند صرفی شرکت کند. بنابراین، جدایی صورت آوایی یک ستاک فعلی از نقش دستوری و معنای آن طبق فرضیه جدایی قابل توجیه است. چرا که بر طبق این فرضیه وندافزایی صورتی مستقل از عملیات اشتقاق و ترکیب است. در واقع، شرایط وندافزایی و یا تعیین صورت واژ- واجی واژه‌های مشتق و صرف‌شده، اساساً متفاوت از شرایط اشتقاق، ترکیب، قواعد و اصول حاکم بر هم‌نشینی سازه‌های واژه‌های پیچیده (مشتق و مرکب) است. همچنین چارچوب زیرمقوله‌ای پایه‌ها و وندهای موجود در این واژه‌ها و شرایط نحوی تصریف در واژه‌های دستوری متفاوت است (Beard, 1995, p. 43-44).

### ۳. تحلیل داده‌ها

#### ۳.۱. داده‌های تصریفی

در زبان فارسی و انگلیسی واژه‌های بسیاری وجود دارند که در آن‌ها، یک ستاک ساخت‌واژی پایه چندین واژه صرف‌شده یا مشتق است. برای نمونه، ستاک فعلی «خورد»

در کلمه‌های «خوردنی، خورده» و گروه فعلی «خواهم خورد» به عنوان ستاک عمل می‌کند، بدون در نظر گرفتن این مسئله که پایه یک صورت تصریفی است یا یک صورت اشتقاقی. در این سطح، یک صورت آوایی می‌تواند در چند فرایند صرفی فارغ از معنا و جنبه نحوی اش عمل کند. در صورت تصریفی «خواهم خورد» که به لحاظ معنای دستوری دلالت بر آینده می‌نماید، «خورد» را دیگر یک فعل مربوط به زمان گذشته دستوری محسوب نمی‌کنیم، بلکه یک صورت آوایی است که در تصریف فعل آینده در فارسی به کار می‌رود. در این راستا، دیگر نیازمند به توجیه این مسئله نیستیم که چرا یک صورت فعلی گذشته در ساختار فعل آینده فارسی به کار رفته‌است. نمونه‌های زیر، استقلال ستاک ساخت‌واژی یک فعل از بافت نحوی اش نشان داده شده است:

۳. الف) شاید فردا به دانشگاه آمدند. (آینده)

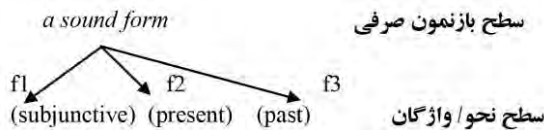
ب) دیروز به مدرسه آمدند. (گذشته)

ج) ای کاش می‌آمدند. (التزامی)

د) فرار کنید که آمدند. (حال استمراری) (run away as they are coming)

(Bateni, 1994, p. 145)

در جمله‌های بالا، ستاک گذشته «آمد» در تصریف چهار فعل با چهار مشخصه تصریفی / واژی-نحوی شرکت کرده‌است که دلیلی بر وجود رابطه یک‌به‌چند بین یک ستاک ساخت‌واژی و چند مشخصه فوق است. به بیان دیگر، همان‌طوری که آرونوف (Aronoff, 1994, p. 25) اشاره می‌کند چند مشخصه تصریفی به یک تابع ساخت‌واژی<sup>۱</sup> نگاشت می‌گردند.<sup>۲</sup> بر این مبنا، عدم انطباق صوری و نقشی این موارد بر طبق فرضیه جدایی کاملاً ممکن است و ادعای تمایز ستاک ساخت‌واژی از معنا و نقش‌های دستوری مربوطه اش تأیید می‌شود:



شکل ۳: عدم انطباق صوری و نقشی در نظریه صرف واژه‌بنیاد

<sup>1</sup> morphological function

<sup>2</sup> map



که در آن‌ها جایگاهی برای این نوع صورت‌های وابسته در حوزه صرف تعیین نشده‌است. مهم‌تر آنکه، رابطهٔ یک‌به‌یک میان این نوع صورت آوایی وابسته و یک معنای مشخص وجود ندارد.

در گروه دوم نیز با اعمال فرایندهای تبدیل صدای پایانی به /o/ و /s/ بر روی ستاک‌های حال افعال (شو، جو و گری) ستاک‌های گذشته آن‌ها (شُست، جُست و گریست) به دست آمده‌اند (Meshkato-Dini, 2012, p. 81). در این گروه، شاهد وقوع صورت‌های «شُس»، «جُس» و «گریس» در طول فرایند ستاک‌ساز هستیم که معنایی ندارند و واژه هم محسوب نمی‌شوند. پس چگونه می‌توان وجود آن‌ها را توجیه کرد؟ وجود و جایگاه این نوع صورت‌های آوایی میانی و نیز ستاک‌های حال و گذشتهٔ افعال را در صرف واژه‌بنیاد که تکواژمحور نیست، می‌توان به سطحی نسبت داد که فارغ از نحو و معنا عمل می‌کند که همان سطح صرفی محض است. بر این مینا، دیگر نیازی نیست تا به وجود رابطهٔ یک‌به‌یک بین یک (صورت) تکواژ و یک معنای خاص قائل شویم و با چالش تعداد تکواژهای کلمات شست، جست و گریست روبه‌رو شویم که آیا دو تکواژ دارند یا سه تکواژ؟ آیا واج میانجی در آن‌ها وجود دارد یا نه؟ اما در صرف واژه‌بنیاد، صیغگان فعلی گذشته که بر مبنای ستاک گذشتهٔ یک فعل شکل می‌گیرند، همگی واژه‌های دستوری محسوب می‌شوند که متعلق به یک واژهٔ فعلی هستند. همچنین هر صیغهٔ فعلی به عنوان یک کُل واحد در نظر گرفته می‌شوند که نیازی به دسترسی به ساختمان درونی آن نیست. زیرا تکواژهای این واژه‌ها اهمیت نظری ندارند، بلکه به یک واژه قاموسی مهم تعلق دارند. علاوه بر این، رابطهٔ صورت‌های مختلف در صیغگان فعلی (بر مبنای زمان، شخص و شمار) بر روی محور جانمایی اهمیت دارد. به این دلیل که هر صورت فعلی به عنوان یک کُل همبسته با صورتی دیگر در تقابل است. اگر چه، همگی بر پایهٔ یک ستاک فعلی مشترک در صیغگان مربوطه ساخته می‌شوند. رابطهٔ جایگزینی بین واژه‌ها در صیغگان مربوطه‌شان و تقابل آنها با یکدیگر نیز یکی دیگر از ویژگی‌های صرف واژه‌بنیاد است که توضیح آن در بحث حاضر نمی‌گنجد. صورت‌بندی زیر، شکل‌گیری ستاک گذشته افعال فوق را از ستاک حال آن‌ها نشان می‌دهد:

6. shu	→	shos-t	ju	→	jos-t	gery	→	geris-t
u	→	o/---st	u	→	o/---st	y	→	i/---st



همچنین باید اشاره نمود مشخصات نحوی و معنایی فرایندهای تصریفی و اشتقاقی در سطح نحو و واژگان تعیین می‌شود اما نمود آوایی به شکل وندافزایی، دوگان‌سازی و یا تغییرات آوایی غیروندی مطابق با شرایط واژ- واجی در سطح بازنمون صرفی صورت می‌گیرد و ستاک‌های مورد بحث در این جا همگی در این سطح صرفی تحقق آوایی می‌یابند. بنابراین، دیگر لزومی ندارد تا معنا و مشخصات نحوی آن‌ها در سطح مذکور تعیین و درج گردد، زیرا در سطح‌های پیشین (واژگان و نحو) نظام زبانی مشخص شده‌اند. ظهور چنین ستاک‌های وابسته‌ای را می‌توان به تعبیر بوی (Booij, 2005, p. 88) «تکواژگونگی ستاک»<sup>۱</sup> نامید. چرا که بر اساس این پدیده، ستاک‌ها می‌توانند بیش از یک صورت واجی مطابق با شرایط ساخت‌واژی داشته باشند. بنابراین، «جو» و «جس / جُست» تکواژگونه‌های ستاک‌ی فعل «جستن» هستند.

در گروه سوم، فعل «بودن» دارای ستاک‌های فعلی حال و گذشته‌ای است که هم‌ریشه نیستند و کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند. به تعبیر مشکوه‌الدینی (Meshkato-Dini, 2012, p. 83)، دلیل وجود این پایه فعل‌های مکمل از لحاظ واژه‌شناسی تاریخی این است که هر یک از جفت پایه حال و پایه گذشته قرینه، از پایه فعل متفاوتی در دوره‌های گذشته زبان فارسی به فارسی کنونی رسیده‌است. در مورد این طبقه از داده‌ها باید گفت که تفاوت ستاک‌ها ناشی از تغییرات آوایی نیست، بلکه هر یک از واژه مجزایی نشأت گرفته‌اند. این دو ستاک فعلی حال و گذشته (هست - بود و بین - دید) با وجود اینکه دارای یک معنای واژگانی هستند، اما دو صورت آوایی کاملاً متمایزی دارند که دلیلی محکم بر جدایی‌گرایی ستاک ساخت‌واژی از بُعد نحوی و معنایی‌اش است.

### ۲.۳. داده‌های مشتق

گروه دیگری از داده‌ها، واژه‌های غیر بسیطی (از جمله مشتق و مرکب - مشتق) هستند که در آن‌ها، همه عناصر تشکیل‌دهنده واژه دارای یک معنا و نقش دستوری منحصر به خود نیستند:

### ۷. الف) خستگی / ساختگی

<sup>1</sup> stem allomorphy



حال، یک صورت آوایی دارند و وجود آن در مرحله‌ای از ساخت یک واژه مسلم است. با این وصف، باید به سطحی از نظام زبان نسبت داده شود. هر سه ستاک فوق، ساختار هجایی یکسانی دارند، فارغ از اینکه مقوله نحوی پایه‌های آن‌ها متفاوت است که به ترتیب بن مضارع، صفت و اسم هستند. در واقع، شرایط صرفی و واجی مساوی دارند و فقط اطلاعات مربوط به این شرایط در سطح بیان صرفی پردازش می‌شود و نیازی نیست تا اطلاعات معنایی / نحوی و واژگانی‌شان در این بخش در دسترس باشد. این نوع ستاک، واژه نیست و در واژگان ثبت نمی‌شود، اما متعلق به سه واژه موجود در واژگان است. همچنین، باید اشاره کرد، علت آنکه عنصر - ی متعلق به ستاک ساخت‌وازی است و نه وند - ش، این است که در چارچوب صرف واژه‌بنیاد از دیدگاه آرونف (Aronoff, 1994)، ستاک آن چیزی است که طی واژه‌سازی بر مبنای یک واژه انتزاعی به دست می‌آید. همچنین، ستاک بخشی از یک صورت واژه کامل است که پس از جداسازی وند از واژه، باقی می‌ماند. به بیان ساده‌تر، ستاک آن صورت آوایی است که بر مبنای آن، صورتی خاص ساخته می‌شود (Aronoff, 1994, p. 7 & 31 & 44). وندافزایی هم یک فرایند صوری است که بر طبق مشخصه‌های نحوی و معنایی که پیش‌تر، در نحو و واژگان به واژه پایه اضافه شده، در سطح بازنمون صرفی اعمال می‌گردد که به صورت وندی خاص مطابق با مشخصه‌های بالا ظاهر می‌شود. یا اینکه به وسیله فرایندهای غیر وندی، تغییرات آوایی درون پایه ایجاد می‌گردد تا برون‌داد نهایی یک فرایند صرفی از جمله تصریف، اشتقاق و مواردی از این قبیل تظاهر یابد. فرایند صوری وندافزایی و دیگر شیوه‌های صوری اشتقاق واژگانی و تصریفی مانند دوگان‌سازی، تغییر آوایی درون ستاک در سطح بازنمون صرفی وقوع می‌یابند. این سطح بر مقولات ساخت‌وازی (اشتقاقی و تصریفی)، پس از قواعد واژگانی / نحوی و قبل از کاربرد قواعد واجی عمل می‌کند (Beard, 1995, p. 97). صورت‌بندی فرایند اشتقاق اسم مصدرساز در واژه‌های بالا به شکل زیر است:

#### ۹. ستاک ساخت‌وازی

farmā + esh → farmāy-esh  
 peydā + esh → pedāy-esh  
 sarmā + esh → sarmāy-esh

سه ستاک «فرمای، پیدای، سرمای» در شرایط صرفی بالا، گونه‌های دیگری از ستاک‌های «فرما، پیدا، سرما» هستند که هر دو نوع ستاک به واژه‌های مربوطه‌شان تعلق

دارند. همچنین، می‌توان به صورت «فرمو» (در کلمه «فرمود») نیز اشاره کرد که به همراه «فرما، فرمای» برطبق فرضیه جدایی صرف واژه‌بنیاد همگی ستاک‌های ساخت‌واژی مربوط به فعل «فرمودن» در بافت‌های ساخت‌واژی متفاوت هستند. اگرچه، هر سه به یک معنای واژگانی مربوط هستند، اما فقط سه صورت آوایی متنوعی یا سه تکواژگونه ستاکی هستند که فارغ از معنا در سطح صرف یا بازنمون صرفی تحقق می‌یابند. به همین دلیل است که اعتقاد به جدایی ستاک ساخت‌واژی از معنا و ویژگی‌های نحوی‌اش وجود دارد. در این جا، رابطه بین این ستاک‌ها با یک معنا، رابطه چندبه‌یک است. این ناهمخوانی صورت و معنا در مورد داده‌های دیگر نیز صادق است. در واژه‌های گروه سوم، اگر واژه‌های «باغبان و پروردگار» به صورت /bagh- e bān/ و /parvard- e gār/ بیان گردند که گونه آزادی از /bāghbān/ و /parvardgār/ هستند، ساخت‌های آوایی «bāghe» و «parvarde» ستاک‌های ساخت‌واژی محسوب می‌شوند که صرفاً در سطح بیان صرفی تحقق آوایی می‌یابند و با حوزه‌های معنا/ نحو و واژگان ارتباطی ندارند. به این دلیل که واحدی صرفی هستند و نه معنایی و نحوی. همچنین، خود واژه نیستند اما به یک واژه یعنی «باغ و پروردن» تعلق دارند. پس دیگر نیازی نیست تا توجیه شود که این ستاک‌ها کلمات موجود در زبان فارسی نیستند.

از آن‌جا که در انگاره‌های صرفی تکواژبنیاد، جایگاهی برای این نوع ستاک اختصاص نیافته بود و آوای میان پایه و وند را واج میانجی نامیده می‌شد. بر این مبنا، همیشه این پرسش مطرح می‌شد که این ساخت‌های میانی در یک فرایند واژه‌سازی چه معنا و مقوله‌ای دارند، چند تکواژ دارند و یا عنصر میانجی بین پایه قبل و وند اشتقاقی، هویت واجی دارد یا تکواژی. همچنین به دلیل اینکه اساساً در صرف تکواژ بنیاد بر خلاف صرف واژه‌بنیاد، همه جنبه‌های معنایی، نحوی و واجی یک فرایند صرفی اعم از تصریف، اشتقاق، ترکیب و موارد مشابه، معمولاً با هم در حوزه نحو و صرف (در مفهوم سنتی‌اش) در نظر گرفته می‌شد. بنابراین نمی‌توانستند وجود چنین ستاک‌های ساخت‌واژی فاقد معنا و مقوله‌ای مشخص را توجیه کنند. چرا که در این رویکرد، این نوع ساخت، کلمه‌ای موجود و واقعی در زبان به شمار نمی‌آمد، نمی‌توانستند آن را به درستی تحلیل کنند. همچنین، تعداد دقیق تکواژهای موجود در این نوع واژه‌ها و یا این که میزبان عنصر میانجی اشاره‌شده، پایه قبل است و یا وند اشتقاقی، مسئله‌ساز بوده است.

این نوع موارد چالش‌برانگیز را می‌توان در صرف واژه‌بنیاد به شیوه دقیق‌تر و علمی‌تری تحلیل و تبیین کرد، به این صورت که بُعد آوایی فرایند صرفی باید به صورت مجزا از ابعاد نحوی و معنایی آن تفسیر شود؛ بنابراین، جنبه‌های متفاوت معنایی / نحوی و صرفی / واجی یک فرایند صرفی (پایه / ستاک، وند یا فرایند غیر وندی و موارد مشابه) به ترتیب در سطوح معنا / نحو، واژگان و بیان صرفی و واج‌شناسی محاسبه و پردازش می‌گردند. بر این اساس، ابتدا مشخصه‌های اشتقاقی همانند [+اسم مصدر]، [+فاعل] و یا مشخصه‌های تصریفی مانند [+سوم شخص]، [+استمراری] به واژه متناسب با چارچوب زیرمقوله‌ای وند موجود در فرایند و احتساب شرایط معنایی / نحوی و واژگانی مربوط دیگر در حوزه نحو / واژگان منضم می‌گردد. سپس در سطح بیان صرفی، صورت آوایی ستاک، شکل صوری وند (انتخاب وند) و یا هر تغییر آوایی غیر وندی متناسب با شرایط واژ- واجی تظاهر صوری می‌یابند و صورت نهایی برون‌داد آن فرایند در سطح واج‌شناسی تعیین می‌گردد. همچنین باید در نظر داشت بخش صرفی و واجی در صرف واژه‌بنیاد به یکدیگر بسیار وابسته هستند.

علاوه بر واژه‌های صرف‌شده و مشتق از نوع نمونه‌های بالا، واژه‌های مرکب و مشتق دیگری نیز وجود دارند که ناهمخوانی بین صورت واژگانی و معنای آن‌ها دیده می‌شود. برای نمونه، در داده‌های زیر هم که صورت آوایی آن‌ها، صفت مفعولی و یا صفت فاعلی مرکب است، معنای آن‌ها مطابق با مفهوم شناخته‌شده این صورت‌ها نیست. در پایه این واژه‌ها، ستاک حال (بن مضارع) و یا ستاک گذشته (بن ماضی) وجود دارد که در برخی موارد، یک واژه با صورت مفعولی، مفهوم فاعلی دارد و یا یک واژه با وجود داشتن صورت صفت فاعلی، مفهوم مفعولی و سببی دارد:

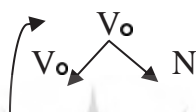
#### ۱۰. الف) صورت آوایی صفت مفعولی:

- |                         |   |
|-------------------------|---|
| خودساخته (مفهوم فاعلی)  | سفر کرده (ستاک فعلی لازم) (مفهوم فاعلی) |
| خودفروخته (مفهوم فاعلی) | مرده (ستاک فعلی لازم) (مفهوم تجربه گر)، |

#### ب) صورت آوایی صفت فاعلی:

- محبت‌آمیز (مفهوم مفعولی)
- دست‌آموز (مفهوم مفعولی)
- بدآموز (مفهوم سببی)

همچنین باید اشاره کرد در واژه‌های مرکب بالا، فرض بر این است که ستاک فعلی مرکب وابسته<sup>۱</sup> پایه کلمه در واژه‌سازی محسوب می‌شود؛ در ابتدا بر اثر انضمام جزء متمم فعل یا جزء قیدی به فعل حاصل شده و گره نحوی حاکم بر این ستاک بر اساس اصول تراوش لیبر (Lieber, 1983) یک گره فعلی (V) است که ناشی از تراوش مشخصه فعلی به کل گره ستاک فعلی مرکب مقید است. سپس در فرایند اشتقاق با یک وند شرکت می‌جوید. در واقع، این نوع ستاک هم واژگانی نیست، اما به باور واحدی لنگرودی (Vahedi Langrudi, 2005, p. 2) به عنوان یک ستاک فعلی مرکب وابسته بالقوه/ممکن در واژه‌سازی، نقش مهمی دارد:



شکل ۵: ساختار ستاک فعلی مرکب وابسته در نظریه صرف واژه‌بنیاد

در بخشی دیگر از واژه‌ها نیز یک صورت آوایی می‌تواند دارای دو مفهوم دستوری باشد، البته هجای تکیه‌بر در سه نمونه آخر در مفهوم دستوری اول متفاوت از مفهوم دستوری دوم است:

مفهوم دستوری اول	مفهوم دستوری دوم	۱۱. صورت آوایی
صفت فاعلی	اسم مصدر	دست‌بوس
صفت فاعلی	اسم مصدر	سرشکن
-	اسم مصدر	گره‌شور
فعل گذشته	اسم مصدر	برداشت
فعل امر	صفت	بخور
فعل امر	قید	بُکش
فعل نهی	صفت	نچسب

در برخی دیگر از واژه‌ها، یک نوع ستاک فعلی مرکب وابسته مشترک (اسم/صفت + بن مضارع) در واژه‌های متفاوتی به کار می‌رود که پس از اعمال فرایند اشتقاق با وند صفر،

<sup>1</sup> bound compound verbal stem

برونداد شان مفاهیم دستوری متفاوتی دارد. در واقع، یک صورت آوایی مشترک با چند معنا ارتباط دارد. در نمونه‌های مرکب- مشتق که پیش‌تر بررسی شده و در ادامه بررسی خواهد شد، رابطه یک‌به‌چند، بین یک صورت کامل واژه با چند مفهوم دستوری وجود دارد. این رابطه یک‌به‌یک صورت و معنا را در رویکرد صرفی تکواژ بنیاد به چالش کشیده است:

گوشت کوب: اسم ابزار	۱۲. سیم‌پیچ: صفت فاعلی
سرکوب: اسم مصدر	مارپیچ: صفت / قید
نیم کوب: صفت مفعولی	سرپیچ: اسم ابزار
تعزیه خوان: اسم فاعل	بهار خواب: اسم مکان
خروس خوان: قید زمان	کم خواب: صفت مرکب

علاوه بر ستاک‌های ساخت‌واژی بالا، وجود نمونه‌های مشتق و یا مرکب- مشتق بالا که با تکواژ صفر اشتقاق یافته‌اند، همگی دلیلی قوی بر این واقعیت است که یک وند صفر بدون نمود صوری بر مفاهیم دستوری گوناگونی مانند مفاهیم فاعلی، مفعولی، اسم ابزار، اسم مکان، صفت / قید و اسم مصدر می‌تواند دلالت کند. فرض وجود رابطه یک‌به‌یک بین صورت آوایی و معنای تکواژهای یک واژه را در صرف تکواژ بنیاد به روشنی رد می‌کند و باری دیگر این امر دلالت بر این واقعیت دارد که سطح صرفی مستقل از سطوح معنایی و نحوی است. از این رو، فرایند اشتقاق صفر در صرف واژه‌بنیاد، اشتقاق بدون وندافزایی صوری تفسیر می‌شود. در نهایت، موارد بی‌شمار دیگری در واژگان زبان فارسی مشاهده می‌شوند که صورت و معنای واژه‌ها با یکدیگر تطابق ندارند. برای نمونه، بر پایه ستاک فعلی گذشته واژه‌هایی ساخته می‌شود که مفهوم گذشته در آن‌ها نیست، مانند «بستی»، «خوردنی» و «کشتنی» که دلالت بر اسم، صفت لیاقت و شایستگی دارند.

### ۳.۳. داده‌های انگلیسی

در زبان انگلیسی نیز تعدادی از ستاک‌های فعلی مقید (برگرفته از زبان لاتین) در شماری از واژه‌ها وجود دارند که پایه مشترک فعل و اسم این واژه‌ها هستند. مانند «mit» (به معنای

fer، (send، (به معنای carry) «gress»، (به معنای go) «stand» و «sume» (به معنای take) و «ceive» (به معنای seize). در جفت واژه‌های «destroy»/«self-destruction» و «construct»/«construction»، نیز تکواژ گونه‌های «stroy» و «struct» در پایه این واژه‌ها وجود دارند که در واژگان درج نشده‌اند (Spencer, 1991, p. 86). باید اشاره نمود، در فرایند اسم‌سازی از این افعال هم، یک‌وند مشترک به کلیه افعال حاصل از یک ستاک فعلی خاص می‌پیوندند تا اسم مشتق از آن‌ها حاصل شود:

13. **Verb**

transmit  
 permit  
 submit  
 refer  
 prefer  
 confer  
 infer  
 destroy  
 construct  
 progress  
 regress  
 transgress  
 conceive  
 receive

**Noun**

transmission  
 permission  
 submission  
 reference  
 preference  
 conference  
 inference  
 destruction  
 construction  
 progression  
 regression  
 transgression  
 conception  
 reception



در برخی موارد دیگر، یک ستاک فعل (صورت آزاد) نیز در چندین کلمه با معانی متفاوت به کار رفته‌است، همانند، ستاک فعلی «drive» که در واژه‌های «truck driver» (اسم فاعل) و «screwdriver» (اسم ابزار) مشاهده می‌شود. در واژه‌های دیگر مانند «stand»، «withstand»، «understand»، صورت آوایی «stand» صرف‌نظر از معانی متفاوت واژه‌های مورد بررسی در بالا، نقش پایه را در این واژه‌ها دارد. همچنین، صورت «stand» در این موارد فاقد معنای مستقلی است و صورت گذشته آن‌ها به صورت «stood»، «understood» و «withstood» است. گونه‌های صوری این ستاک‌ها که همگی یک صورت آوایی دارند و در واژه‌های متفاوت به صورت مشترک به کار می‌روند، دارای این ویژگی هستند که باید به یک سطح خاص تعلق داشته باشند. این سطح، همان سطح صرفی محض است و صورت‌هایی مانند «mit»، «ceive»، «fer» و «stand» همانند این ستاک‌ها به



آن تعلق دارند. این صورت‌ها، رفتار صرفی مشترکی در اسم‌سازی دارند، بدون در نظر گرفتن اینکه مفهوم و نقش دستوری، ساختار موضوعی<sup>۱</sup> و چارچوب زیرمقوله‌ای<sup>۲</sup> واژه‌های فعلی در برون‌دادهای حاصل از فرایندهای صرفی چه باشد. در نتیجه، تمایز رفتاری بُعد آوایی / صرفی این نوع ستاک‌ها از ابعاد معنایی و نحوی شان دلالت بر این واقعیت دارد که ستاک‌های ساختوازی دارای مفهومی جدایی‌گرا هستند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

از آن‌جا که ستاک ساخت‌وازی نقش مهمی در فرایندهای ساخت‌وازی دارد، مفهوم ستاک را باید به عنوان یک جایگاه ساخت‌وازی در صیغگان تصریفی و در فرایندهای اشتقاقی نیز در نظر گرفت، تا تمام وقوع‌های یک ستاک در واژه‌های گوناگون به این جایگاه ساخت‌وازی نسبت داده شود. همچنین از این دیدگاه، بی‌قاعدگی‌های ساخت‌وازی از قبیل وجود دو یا چند ستاک برای یک واژه قاموسی، دیگر متناسب با شرایط ساخت‌وازی / آوایی فرایندهای مربوطه و یا وجود یک ستاک مشترک در زایش کلمات با معانی و نقش‌های دستوری متفاوت به عنوان موارد استثنایی در نظر گرفته نمی‌شوند. بلکه همه گونه‌های ستاک‌ها در سطح صرفی محض جای می‌گیرند، بدون آنکه معنا و نقش دستوری آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. بر مبنای بررسی داده‌های مقاله این نتیجه به دست آمد که در این نگاه جدید به ستاک، وجود این سطح صرفی در بخش صرف نظام زبان نه چندان تصریفی فارسی، یک سطح ضروری است. چرا که فرض وجود آن منجر به تعمیم مسائل ساخت‌وازی می‌گردد. همچنین با فرض وجود جدایی سطح صرفی از سطوح نحوی و معنایی فرایندهای صرفی، می‌توان شماری از پیچیدگی‌های ساخت‌وازی یعنی عدم انطباق یک‌به‌یک بین صورت و معنای ستاک موجود در فرایندهای صرفی، تکواژگونگی ستاک‌های متعلق به یک واژه قاموسی، اشتقاق صفر، تصریف بی‌قاعده، حتی همایندی<sup>۳</sup> - که موضوع این مقاله نبود - و مسائلی از این دست را قوی‌تر از رویکردهای صرفی پیشین در دستور زایشی تبیین کرد.

<sup>۱</sup> argument structure

<sup>۲</sup> subcategorization frame

<sup>۳</sup> syncretism

درک عمیق‌تر از این پیچیدگی‌های ساخت‌واژی در نظام صرفی زبان‌ها، وجود یک لایه ساخت‌واژی میان معنا/ نحو و واج‌شناسی را ضروری می‌سازد. همچنین، این واقعیت را بازگو می‌کند که همواره نمی‌توان رابطه‌ای ثابت و یک‌به‌یک بین مفهوم دستوری و شکل صوری یک کلمه مشتق و یا صورت تصریفی، مشاهده کرد، اما می‌توان ناهمخوانی‌های بین صورت و معنا و به طور کلی پیچیدگی‌های ساخت‌واژی را به یک سطح مستقل صرفی نسبت داد. این نگرش جدید به مسائل صرفی، بنیان مفهوم سنتی تک‌واژ را به عنوان یک نشانه زبانی دارای یک صورت و معنای ثابت و نیز رویکرد نحوی و تسلسلی به صرف را به چالش می‌طلبد و به گونه‌ای دیگر، نظام صرفی زبان‌ها را بررسی می‌کند. به بیان روشن‌تر، بر اساس مفهوم واژه به عنوان واحدی انتزاعی، که صورت‌های آن فارغ از ملاحظات نحوی و معنایی، در فرایندهای صرفی به عنوان پایه فرایند نقش دارند. در نتیجه، واژه کانون مشترک همه این صورت‌ها است.

### فهرست منابع

- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳). *زبان و تفکر*. تهران: فرهنگ معاصر.
- باقری، مه‌ری (۱۳۷۳). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر قطره.
- قطره، فریبا (۱۳۸۶). «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز». *دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)*، شماره ۳. صص ۵۲-۸۱.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۹۱). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختنی* (ویراست دوم). تهران: سمت.
- Anderson, S. R. (1992). *A-morphous morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Aronoff, M. (1976). *Word formation in generative grammar*. Cambridge: The MIT Press.
- Aronoff, M. (1994). *Morphology by itself: stems and inflectional classes*. Massachusetts: The MIT press.
- Aronoff, M., & Fudeman, K. (2005). *What is morphology*. USA: Blackwell Publishing.
- Bagheri, M. (1994). *History of the Persian language*. Tehran: Ghatreh [In Persian].
- Batani, M. R. (1994). *Language and thought*. Tehran: Farhang Mo'aser [In Persian].
- Beard, R. (1995). *Lexeme-morpheme base morphology, a general theory of inflection and word formation*. New York: State University of New York Press.
- Booij, G. (2005). *The grammar of words*. Oxford: Oxford University Press.

- Lieber, R. (1983). Argument linking and compounds in English. *Linguistic Inquiry*, 14, 257-285.
- Matthews, P. H. (1974/1991). *Morphology* (2<sup>nd</sup> ed). Cambridge: Cambridge University Press.
- Matthews, P. H. (1972). *Inflectional morphology, a theoretical study based on aspects on Latin verbs conjugation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Meshkato-Dini, M. (2012). *Persian grammar: the lexical categories and merge* (2<sup>nd</sup> ed). Tehran: SAMT Publication [In Persian].
- Spencer, A. (1991). *Morphological theory, an introduction to word structure in generative grammar*. Oxford & Cambridge: Blackwell Publishers Ltd.
- Stump, G. T. (2001). *Inflectional morphology: a theory of paradigm structure*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Vahedi Langrudi, M. M. (2005). Deverbal compound nominalization and argument structure: potential bound compound verbal stems in Persian. Paper presented at the *Conference on aspects of Iranian linguistics* (17-19 June). Germany: Max Plank Institute for Evolutionary Anthropology.
- Qhatreh, F. (2007). Inflectional features in contemporary Persian language. *Grammar: Journal of the Iranian Academy of Persian Language and Literature*, 3, 52-81 [In Persian].
- Zwicky, A. (1986). The general case: basic form versus default form. *Proceeding of the twelfth annual meeting of the Berkeley linguistics society*, 12, 305-314.

